

# شعر شاعران آذربایجان

عزت علم پایدار بود

نکبت جهل جان شکار بود

اصغر هادی پور

(میرزا علی اکبر صابر، هوپ هوپ نامه)

□ تاریخ ایران سرفراز ما، پُر است از فراز و نشیب‌ها و حوادث تلخ و شیرینی که هر کدام از آن‌ها صفحه‌یی از کتاب قطور تاریخ ما را رقم می‌زند. بی‌شک منشأ تغییر و تحولات اجتماعی، ریشه در تغییر و تحولات فکری دارد و در واقع نیروی محرکه‌ی تاریخ همان ذهن و اندیشه‌ی بشری است که رفته‌رفته در سیر تکاملی خود تحولات اجتماعی، سیاسی و تاریخی را رقم می‌زند. از جمله حوادث سیاسی و اجتماعی که در اثر تکامل فکری و سیاسی ایران زمین رخ داد، تغییراتی بود که در نهایت منجر به قیام مشروطه شد. مشروطه تنها یک حادثه‌ی تاریخی صرف نبود، بلکه در تمامی جوانب جامعه‌ی ایرانی تأثیر گذاشت. تا حدی که جامعه‌ی ایرانی در تمامی جوانب خود به خود به سمت و سوی تعالی و پیشرفت اعم از پیشرفت‌های سیاسی، تاریخی، اجتماعی، صنعتی و حتا ادبی گام برداشت. از جمله عواملی که چنین تحول عظیمی را در جامعه‌ی ایرانی ممکن ساخته عبارت بودند از: فرستادن دانشجویان ایرانی به منظور کسب علم و فناوری پیشرفته‌ی زمان، روشنگری‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی و بالاتر از همه آشنایی قشر فرهیخته‌ی جامعه با کتاب‌ها و رساله‌های خارجی و...

اما آذربایجان بویژه تبریز در این میان نقش به‌سزایی دارد. چرا که اولین چاپ‌خانه در ایران توسط عباس میرزا - پسر

فتحعلی‌شاه - در تبریز شروع به کار کرد و ظهور چاپ‌خانه مساوی بود با چاپ روزنامه‌ها و کتاب‌های مختلف. در این میان شاعران و ادیبان براساس احساس مسوولیتی که می‌کردند از ذوق و طبع خدادادی در جهت بیان افکار و اندیشه‌های اصلاح طلبانه استفاده‌یی بهینه نمودند. شاعران که در هر برهه‌یی از زمان زبان گویای ملت محسوب می‌شوند، بیش از دیگران محفلشان گرم و بازارشان پررونق بود. تا جایی که رفته‌رفته افکار و اندیشه‌های شاعران به کلی تغییر کرد و شعر از مضمون‌های کلیشه‌یی و سنتی فارسی - که اغلب در مورد می، ساقی، معشوق، فراق و شکوه از هجران یار بود - فاصله گرفت. در حقیقت شاعران این دوره به‌نوعی همان کاری را می‌کردند که محمود غزنوی از شعرای دربار خویش می‌خواست؛ یعنی، پرداختن به مسائل و حوادث روز و تحولات سیاسی - اجتماعی زمان. به‌قول مقتون امینی که خطاب به شهربار سرفراز خویش می‌گوید:

در افق‌ها جلوه‌ی طوفان شورانگیز قرن می‌کشد بر لوح سنت خط بطلان شهربار  
بالاخره «احتیاج روز افزون به چاپ کردن و خواندن کتاب و روزنامه و زیاد شدن تمداد باسوادان و ایجاد مدارس جدید روز به روز بیش‌تر احساس می‌شده»<sup>۲</sup> و شعر و نثر فارسی به تدریج شیوه‌های قدیمی را به‌دست فراموشی سپرد و سادگی و روانی جای

پیچیدگی و ابهام را گرفت. تا حدی که می‌توان گفت: «انقلاب ادبی برپا شد».<sup>۳</sup> نگارنده در این مقاله سعی نموده است تا در حد بضاعت و توان خویش کوشش شاعران آذربایجان را در زمینه‌ی ایجاد اندیشه‌ی کسب علم، هنر و فن‌آوری روز به‌صورت واضح و آشکار، برای خوانندگان ماهنامه‌ی حافظ بیان نماید تا شاید با این وجیزه گوشه‌یی از تلاش‌های پارسی‌گویان و حتا ترکی‌گویان آذربایجان در زمینه‌ی آگاهی و بیداری جامعه‌ی جوان و ترغیب آن‌ها به سمت تحصیل علم و هنر مشخص‌تر گردد.

از جمله شاعرانی که در این مقاله بیش‌تر به آن‌ها توجه شده می‌توان به اشخاصی از قبیل: ایرج میرزا، پروین اعتصامی، دکتر رعدی آرخشی، مفتون امینی، معجز شبستری و استاد شهربار اشاره کرد که هر کدام از آن‌ها در برهه‌های مختلف تلاش نموده‌اند تا جامعه را به‌سوی کسب علم، هنر و فن‌آوری دعوت نمایند و در این راه الحق، سنگ تمام گذاشته‌اند.

میرزا علی اکبر صابر در هوپ هوپ نامه (به ترجمه‌ی فارسی پروفسور احمد شفايي) به طنز می‌گوید: این بیچه ز تحصیل چه دیده است؟ ندانم / شد کله‌ی من منگ / از خواندن روزنامه، مجله، شده جانم / افسرده و دل‌تنگ... مردی، پسر، کوشش و تحصیل تو کافی ست / زین کار بکش دست

۱ / برگردنت این درس، بدان، هم‌چو کلافی‌ست / ز اشعار بکش دست. (هوب‌هوب‌نامه، پاکو، ۱۹۷۷، ص ۱۷)

از جمله ترکان پارسی‌گوی که با اشعار گرم و آبدار خویش سعی در بیان کمبودهای جامعه‌ی ایرانی داشت و با انتقادهای موشکافانه‌ی خویش نقص‌ها را به‌صورت واضح در اشعارش برای مردم بیان می‌کرد، ایرج میرزا است که الحق اگر از برخی اشعار هجو و هزل وی به دیدی اغماض بگذریم، مابقی اشعارش گرمی، لطافت و سادگی مخصوص به خود را دارد و در واقع در نوع خود صاحب سبک است. وی نوه‌ی فتحعلی‌شاه قاجار بود. از نزدیک با اوضاع سیاسی، اجتماعی و درباری آشنا بود. به‌همین دلیل کمبودهای جامعه‌ی ایرانی را بهتر از معاصران درمی‌یافت. ایرج حتا در عارف‌نامه‌ی خویش - که از بهترین هجویه‌های ادب فارسی محسوب می‌شود - علاقه‌ی خود را به کتاب و کتاب‌خوانی چنین بیان می‌کند:

در این دنیا به از آن جا نیابی که باشد یک کتاب و یک کتابی کتاب ار هست کم‌تر خور غم دوست که از هر دوستی غم‌خوارتر اوست دیوان، ص ۸۹

ایرج به یقین می‌داند که جامعه‌ی ایرانی به‌علت وجود حاکمان بی‌کفایت در زمان‌های مختلف آن‌چنان که باید و شاید نتوانسته هم‌سو با پیشرفت و تعالی علمی، هنری و صنعتی جوامع پیشرفته حرکت نماید. لاجرم از قافله‌ی پیشرفت عقب مانده است، لذا در نصیحتی خطاب به فرزند خویش، اهمیت کسب علوم روز را چنین بیان می‌کند:

در عهد شباب چند سالی کسب هنری کن و کمالی تا آن‌که به روزگار پیری در دلت و مسکنت نمیری امروز سه سال پیش از این نیست بی‌علم دگر نمی‌توان زیست... از طب و طبیعی و ریاضی قلب تو به هرچه هست راضی

یک فن بیسند و خاص خود کن تحصیل به اختصاص خود کن دیوان، صص ۱۳۸-۱۳۹

گویی شاعران آذربایجان همگی با ذکاوت مثال‌زدنی خویش به کسادی بازار علم و غفلت بیهوده‌ی جامعه‌ی ایرانی بویژه در دوره‌ی مشروطه و بعد از آن پی برده بودند، چرا که طنزپرداز مشهور آذربایجان؛ یعنی، معجز شبستری - که به‌عقیده‌ی نگارنده برای آذری‌زبان‌ها حکم عبید زاکانی را برای پارسیان دارد - درباره‌ی عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایرانی از کاروان صنعت و پیشرفت می‌گوید:

چالیندی صور اسرافیل، بیدار اولدی هر ملت آیلمیر خواب غفلتدن هله بو بی‌خبر ملت طلوع ایتدی گونش مغربدن اهل شرق غافلدر آیاردی فیض نور شمعندن اول بختور ملت دیوان، ج ۱، ص ۱۸

وی در ادبیات بعدی علوم را که ایرانیان از دست‌یابی به آن‌ها غفلت ورزیده‌اند، چنین برمی‌شمارد:

او هانسی علمدور، علمی که ایجاد ایتدی تلفونی سوروش هر یردن ایسترتن، سته ویرسین خیر ملت او علمین قوسیه خلق اولدی چاپ ماشینی با سار ساعتده اوراق اوسته مینلرجه اثر ملت او هانسی علمدر، علمی که یاردی سینه خاکی چیخارتندی معندن نفت و ذغال و سیم و زر ملت... امیدین کسمه مایوس اولما استقبال ملتدن تمام ایله سوزین معجز آییلیمش بیر قدر ملت دیوان، صص ۱۸-۱۹

معجز آن‌چنان از غفلت علمی، هنری و صنعتی عصر خویش ناراحت و منزجر است که در غزلی با عنوان «اولاجاق» شکوه به حضرت باری تعالی می‌برد و خطاب به خدای تعالی می‌گوید: «بار خدایا تا به کی جهل و نادانی، دامن‌گیر جامعه‌ی خواب‌آلوده‌ی ایرانی بویژه جامعه‌ی زنان خواهد بود؟! و الحق چه خوش می‌سراید که:

گوره سن ای خدا بو خلق نه وقت مایل کفش دیک دابان اولاجاق؟ فالچیا! طاس باخ گوراخ نه زمان باجیلار روزنامه‌خوان اولاجاق؟ تا به کی دیو جهل و استبداد

رهبر فرقه‌ی زنان اولاجاق؟ دیوان، ج ۱، ص ۵۷

معجز به‌عنوان یک مصلح اجتماعی نمی‌تواند از کنار کمبودهای حاکم بر جامعه بویژه جامعه‌ی زنان بی‌تفاوت و آرام عبور کند، بلکه از قدرت قریحه و هنر شاعری خویش بهره‌ی کافی و لازم را برده، زبان به انتقاد می‌گشاید و از طریق سرودن اشعار نغز و آبدار جامعه را به سمت تحصیل علم دعوت می‌کند. این‌که روی سخنش با جامعه‌ی زنان است، همه به‌خاطر آن است که می‌پندارد، نخست باید جهل و نادانی از بین زنان و مادران ایرانی رخت بربندد، آن‌گاه از پسران و فرزندان آنان انتظار تولید علم و فن‌آوری و رسیدن به تمدن دل‌خواه را داشته، لذا در غزلی با عنوان «قیزلار» می‌گوید:

جمالین هر زمان آینه ده تیزین ایدر عورت نیچون اخلاقینی ایتمز مزین علمله قیزلار جهالت بحری بی‌پایان دی غرق ایلر سیزی آخر او دریلان گرک علمیه چیخسین ساحله قیزلار دیوان، ج ۱، ص ۵۸

ناگفته نماند که معجز نه تنها در سخن، بلکه در عمل نیز علاقه‌ی خویش را به ایجاد زمینه‌های تولید علم نشان می‌دهد و در قید حیات خویش از جمله بنیان مدرسه‌ی بی‌نام «گلشن راز» در شبستر می‌باشد که هم‌اکنون این مدرسه به‌عنوان دبیرستانی نمونه در زمینه‌ی اخلاقی و علمی زبانزد خاص و عام است. بد نیست این قسمت از مقاله را به ابیاتی برگزیده از مثنوی معروف «اوخودین قیزلاری» معجز مزین کنیم که می‌فرماید:

ایله بین چاره‌یی به جهل اناک

وقت فرصتدر ای عوام الناس!...

بویوروبدر او راهنمای جلیل

فرضدر مومنات ایچون تحصیل...

جاهلی دعوت ایله بین دینه

قیزلارا علمیه وورون ایگنه

تکذین جهلی اولماسا زائل

اوغلی اولماز تمدنه مایل

دیوان، صص ۵۴-۵۵

بیت آخر معجز آن بیت معروف

مشهورترین قطعه سرای قرن، یعنی پروین را به یاد می آورد، آن جا که می فرماید:

همیشه دختر امروز مادر فرداست  
ز مادر است میسر بزرگی پسران  
با وجود چنین شاعران حساس به کسب علم و هنر، آهسته آهسته در محافل و مجامع، بویژه در نزد جوانان اشتیاق به آموختن علم، هنر و صنعت زیاد شد. رفته رفته شعرا جایگاه خاصی در بین مردم برای خود یافتند. به همین خاطر استاد شهریار درباره ی صابر می گوید:

وز شاعران او چه بگویم خدای را  
یک صابرش به هرچه که شاعر قلم کشید  
در انقلاب اول مشروطه رهبر اوست  
بیدار کرد خفته ی اندیشه با قلم  
هشدارهای اوست که بیدار باش ماست  
آری! همین هشدارهای شاعران شیرین سخن، به خصوص شاعران شکرشکن آذربایجان بود که جامعه را از طریق شعر به سمت و سوی کسب علم و هنر تشویق و ترغیب می کرد. ایرج - که از سلسله داران انتقاد از غفلت جامعه ی ایرانی بود - اهمیت کسب علم را چنان درک کرده که در نصیحتی پدرا نه خطاب به فرزند خویش چنین می گوید:

فکر آن باش که ای شوخ پسر  
روزگار تو دگر گردد و کار تو دگر...  
وقت را مردم با عقل غنیمت شمردند  
اگر عقل بود وقت غنیمت بشمر  
تکیه بر حسن مکن در طلب علم برای  
این درختی است که هر فصل دهد بر تو ثمر  
کوش کز علم به خود تکیه گهی ساز کنی  
چون ببندد حسن از خدمت تو ساز سفر  
دیوان، ص ۳۳

ایرج میرزا عقیده دارد که آموزش و تحصیل علم باید از عنفوان جوانی آغاز شود و در واقع بهترین زمان را برای آموزش فرزندان، همان بدو جوانی می داند. لذا در دنباله ی نصیحت به فرزند خویش، می گوید:

درس را باید زان پیش که ریش آید خواند  
نشیدی که بود درس صغر نقش حجر؟  
دیوان، ص ۳۴

اما نماینده ی شیرین سخن جامعه ی زنان ایران و اختر تابناک عالم شعر و ادب، پروین اعتصامی در این زمینه از قافله ی پارسی گویان آذربایجان عقب نمانده، بسیار زیبا و به سادگی - که خاص زبان وی است - «راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به طرز دل پسند بیان می کند و می گوید در دریای شوریده ی زندگی با کشتی علم و عزم راه نورد باید بود و در فضای امید و آرزو، با پر و بال هنر پرواز باید کرد». پروین علم توأم با عمل را سفارش می کند و عقیده دارد که برای پرواز در آسمان علم، عمل بهترین پر پرواز است، هم چنان که برای توانگری در کشور وجود، هنر بهترین مایه ی توانگری:

در آسمان علم، عمل برترین پر است  
در کشور وجود، هنر بهترین غناست  
دیوان، ص ۳۴۵  
مصراع دوم بیت فوق، سخن شیخ مصلح الدین سعدی را فریاد انسان می آورد:  
«هنر چشمه ی زاینده است و دولت پاینده.  
[هنرمند] هر جا که رود، قدر ببند و بر صدر نشیند»<sup>۶</sup>

دکتر رعدی آذرخسی - که به عنوان یکی از پارسی گویان آذری در میان اهل شعر و ادب جایگاه ویژه یی برای خود باز کرده است - هم چون ایرج آموزش علم و هنر را از لوازم آرامش و پیشرفت جامعه می داند. وی بلوغ جامعه را در خردمندی مردم آن جامعه می بیند و با توجه به اوضاع و احوال نابسامان اجتماعی و حکومت های چهار زمانه می گوید:

گر نبود جامعه راه بلوغ  
آفتاب صلح باشد بی فروغ  
قرن ها باید که بر ما بگذرد  
تا جماعت را فزون گردد خرد  
دیوان، ص ۱۳۷

دکتر رعدی آذرخسی نظری مشابه عقاید معجز شبستری دارد. وی که خود در آموزش و پرورش از نزدیک در جریان امور

دکتر رعدی آذرخسی

## پنج آینه

شال شویبایی:

- برد سانی ...
- دور نردکی
- گوزن آدین آلبا
- غور غور کار
- خیزش بای سن
- اری پشت تار

۱۳۵۸ - ۱۳۵۹

بود درباره ی نقص ها و کمبودهای آموزش و پرورش در ایران آن زمان می گوید:

چون دبستان های ما بس ناقص است  
خرده تعلیمات ما ز آن رو شکست  
نه معلم نه بنا و نه کتاب  
هست کافی در دبستان خراب  
اندر آن شش سال کم تر از سه سال  
یاد گیرد کودک آشفته حال...  
وین عجب اندر جراید این خیر  
خواندم از قول وزیر نامور...  
«هست آموزش دموکراسی منش»  
خواهد از مردم بدانند واکنش  
پنج آینه، ص ۳۲۷

وی بر این عقیده است که چون در رأس کار آموزش و پرورش آن زمان افراد نالایق، بی هنر و بی خبر از علم و فن آوری نشسته اند، نمی دانند که میزان تحصیلات و وسایل مورد نیاز آن چه قدر و چه گونه باید باشد تا جامعه در آرامش و راحتی بتواند به سوی کسب علم و هنر گام بردارد و در نتیجه، فاصله ی ایجاد شده بین جامعه ی ایرانی با جوامع غربی از لحاظ علم و صنعت بیش تر و بیش تر می شود. لذا با کلامی پر احساس از تبعیض موجود در امر آموزش و پرورش و عدم دسترسی فقرا به امکانات تحصیلی چنین می گوید:

می‌داند ولی تبعیض حاکم بین زن و مرد را در جامعه آن زمان بسیار ناپسند می‌شمارد و از این که زنان را از گوهر دانش بی‌بهره می‌گذاشته‌اند بسیار رنجیده‌خاطر است. از طرفی از این که در دوران حیات وی کم‌کم زنان هنرمند ایرانی به عرصه علم و هنر قدم می‌گذارند و جان را به زیور علم و هنر آراسته می‌گردانند خوشنود و مسرور است. به همین خاطر در شعر «زن در ایران» می‌گوید:

زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود  
پیشه‌اش جز تیره‌روزی و پریشانی نبود...  
در عدالت‌خانه‌ی انصاف زن شاهد نداشت  
در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود...  
نور دانش را ز چشم زن نهان می‌داشتند  
این ندانستن ز پستی و گران‌جانی نبود  
زن کجا بافته می‌شد بی‌نخ و دوک و هنر  
خرمن و حاصل نبود آن‌جا که دهقانی نبود  
میوه‌های دگه‌ی دانش فراوان بود لیک  
بهر زن هرگز نصیبی زین فراوانی نبود  
دیوان، صص ۱۲۹-۱۳۰

پروین در زمینه‌ی علم و هنر، نظری شبیه نظر عرفا دارد؛ به همین خاطر از قول آنان علم و هنر را کیمیا و پر پرواز برای انسان کمال‌جوی می‌داند. وی پیوند میان علم و جان را مثل حدیث کاه و کهربا می‌انگارد، لذا در قصیده‌ی بسیار زیبا می‌فرماید:

گویند عارفان هنر و علم کیمیاست  
وان مس که گشت همسر این کیمیا طلاست  
فرخنده طائری که بدین‌بال و پر رود  
هم‌خوش مرغ دولت و هم عرصه‌ی هماست...  
چون معدن است علم و در آن روح، کارگر  
پیوند علم و جان سخن کاه و کهرباست  
دیوان، ص ۳۳۲

هرچند که در زمینه‌ی ترغیب جامعه به سمت و سوی علم و هنر بعد از مشروطه شعرای صاحب‌نام و حتا گمنام سخن به اندازه رانده‌اند، لیکن در این میان استاد شهریار، در این زمینه سخن را به حد کمال رسانده، بدان جایگاهی ویژه بخشیده است. از نظر شهریار تبریز مهد هر فتوحی‌ست و سردارش مایه‌ی غرور ملی و ستون اصلی

مشروطه است. آن‌جا که می‌فرماید:

تبریز که مهد هر فتوح است  
با مهر و نشان عهد نوح است...  
سردار غبور ملی ما  
کز اوست غرور ملی ما  
آزادی ما به چشم قانون  
در سنگر او گریستی خون  
آویخت به دامنش که پا دار  
دست من و دامن تو سردار  
مشروطه گرفته دامنش را  
طوقی شده بغض گردنش را  
آن روز به نعره‌های سردار  
برگشت حرارتی به احرار  
دیوان، ج ۲، ص ۲۰۰

اگرچه شهریار نیز موافق با اشخاص یاد شده عقیده دارد که جامعه باید به سوی تحصیل علم، هنر و فن‌آوری سوق پیدا کند ولی معیارهای وی اندکی متفاوت‌تر از دیگران است. از نظر شهریار هر علمی نمی‌تواند انسان را به کمال واقعی برساند، لذا با این که گاه و بی‌گاه در لابه‌لای ابیات متفاوت، جامعه‌ی بشری را به سوی علم و هنر تشویق و ترغیب می‌کند، اما علمی که شهریار از آن سخن می‌راند، علم لدنی و در حقیقت علم آسمانی‌ست. علمی که درهای غیب را فرا روی انسان به‌دور افتاده از اصل خویش، می‌گشاید. به همین خاطر می‌گوید:

علم لدن بخوان که نویسی خطی به یار  
هر دفتری نه خط و سواد آورد ترا  
تا خود نوشته باز نشویی به اشک شوق  
گو تا سواد دیده مداد آورد ترا  
دیوان، ج ۱، ص ۷۹

همو، جای دیگر می‌گوید:

جز کتاب آسمانی هیچ قانون ماندنی نیست  
بیش از این در هیچ مکتب هیچ درسی خونفنی نیست  
دیوان، ج ۱، ص ۱۱۹

شهریار عقیده دارد که تجلیل از هنر در گرو تجلیل از مقام علم و عالم است. به همین خاطر می‌گوید:

چشم تجلیل هنر در همه عالم علم است  
قدر این مرتبه هر عالی و دانی دانست  
دیوان، ج ۱، ص ۱۱۹

دیگر شاعران - که در این مقاله

بهر آموزش بود این دستگاه  
لیک عاجز گشته و گم کرده راه  
گرچه می‌گوید منم از رهروان  
پشت بر مقصود می‌باشد دوان  
هم ز درس و پرورش عاری بود  
هم در آن تبعیض‌ها جاری بود  
جان آموزنده زان پُر درد شد  
دید تبعیض و چنین دلسرد شد  
پنج‌آینه، ص ۳۳۷

قبل از این نیز گفتیم که گویی  
پارسی‌گویان آذربایجان و در کل شاعران  
آذربایجان همگی به یک نقطه‌ی وحدت  
دست یافته بودند و آن عبارت بود از این که  
جامعه تنها با آموزش و علم و هنر می‌تواند  
به سمت تعالی گام بردارد و در این میان  
افرادی چون ایرج‌میرزا، مفتون، معجز  
شبستری، رعدی آخرخشی و ... بیش از  
همه معضلات فرهنگی و کمبودهای علمی  
به مسأله‌ی آموزش علم و هنر در میان  
جامعه‌ی زنان تأکید فراوان داشتند که در  
سطور قبل مثال‌هایی از شعر آن بزرگواران  
در این زمینه یاد شد. پروین نیز دل‌خوشی  
از کم‌سوادی و بی‌سوادی جامعه‌ی زنان  
ایران ندارد، به همین خاطر با زبانی رسا  
می‌گوید:

لز زو و زیور چه سود آن‌جا که نلخن است زن  
زیور و زر پرده‌پوش عیب نادانی نبود  
دیوان، ص ۱۳۰

پروین، زن ایرانی را بالفطره هنرمند

نظریه‌هایشان راجع به تحصیل علم و توجه به تمدن پیشرفته‌ی عصر حاضر مورد بررسی قرار گرفت - نهایت سخنشان تشویق جامعه به سمت تمدن پیشرفته و تعالی علمی است، اما شه‌ریار یک گام فراتر گذاشته و درباره‌ی تمدن رو به پیشرفت بشری نظر جالبی دارد. از نظر او بال عروج آدمی علم است، اما اگر تمدن متکی بر پایه‌ی اخلاق باشد:

آدمی تا عرش اعلا پر زدی زین بال علم  
گر تمدن متکی بر پایه‌ی اخلاق بود

دیوان، ج ۱، ص ۳۳۳

شه‌ریار چون دیگران خوب می‌داند که ما از لحاظ علمی عقب‌تر از جوامع پیشرفته‌ی صنعتی هستیم و بالاترین افتخار ما تنها در حیطه‌ی شعر و موسیقی است و خوب می‌داند که با تکیه بر این دو شعار نمی‌توان به جایگاه رفیع و سزاوار ملت حماسه‌پرور ایران دست یافت:

ایران تو گر یگانه باشد  
با این دو شعار شاهکار است  
موسیقی و شعر ماست، آری  
نقدی که یگانه در شمار است  
ورنه به کدام علم و صنعت  
ما را به جهانیان فخر است؟

دیوان، ج ۱، ص ۳۷۱

ولی با این حال می‌گوید، تمدن و علم باید پیام‌آور آرامش عمومی باشد نه جنگ و خونریزی. او می‌گوید، تمدن و علم بشری باید به او آرامش خاطر ببخشد، اما الحق چه نیک فرموده که آدمی با وجود علم به این که به کره‌ی ماه می‌رود، باز هم وحشی و خونریز است و این به خاطر همان نکته‌ی است که در سطرهای پیشین از قول شه‌ریار گفتیم، یعنی علم و تمدن اگر بر پایه‌ی اخلاق نباشد، هیچ تغییری در خودکامگی و خونریزی انسان دیده نخواهد شد و بی‌شک چنین علم و صنعتی به جای آرامش، ناراحتی و به‌جای روشنی، شرر خواهد پاشید. لذا از منظر او تمدن پیشرفته‌ی اروپایی چیزی است تو خالی که تنها به صورت ظاهری از علم بهره‌مند است، آن هم در حوزه‌ی جنگ و خونریزی:

از عجب علم تا کره ماه می‌رود  
اما هنوز وحشت و وحشیته به جاست

دیوان، ج ۱، ص ۳۷۵

از نظر او عالمان به خاطر بی‌بهره بودن از علم لندن و اخلاق ناب انسان‌ساز، با وجود علم‌شان، راه بت‌پرستان را می‌روند:

با چراغ علم راه بت‌پرستان می‌روند  
کعبه چشم‌انداز ما و راه ایمان پیش ماست

دیوان، ج ۱، ص ۳۷۵

در جای دیگر به همین موضوع چنین اشاره می‌کند:

دریغ از شاهد دانش که آموخت  
چه زود از خوب رویان بی‌وفایی  
چراغ علم و دانش بین که دیگر  
شرر باشد به جای روشنایی  
تمدن هرچه افزون شد به گیتی  
همان نارو فرزد و ناروایی  
بدان نسبت به علم و صنعت افزون  
فزون شد کبر و ناز کبریاپی

دیوان، ج ۱، ص ۶۰۰

به عقیده‌ی نگارنده‌ی این مقاله، بنا به شواهد شعری که از شاعران شه‌ریار خطه‌ی آذربایجان ذکر شده توجه ویژه و همه‌جانبه‌ی آن بزرگواران به مسأله‌ی خطیر تحصیل علم، هنر و صنعت بویژه بعد از انقلاب مشروطه مشهود است تا نظر صاحبان نقد و نظر چه باشد. ■

### فهرست منابع

- ۱- تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، به اهتمام دکتر محمدجعفر محبوب، چاپ سوم، ۱۳۵۳.
- ۲- پنج آینه، دکتر رعدی آذرخشی، چاپ اول، بهمن ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، چاپخانه‌ی کاویان.
- ۳- گولاک، یثالله مفتون امینی، انتشارات شمس، تبریز، چاپ افست مروی، چاپ دوم.
- ۴- دیوان پروین اعتصامی، با مقدمه‌ی استاد ملک‌الشعرای بهار، چاپ اول.
- ۵- دیوان شه‌ریار، محمدحسین شه‌ریار، اوپرایش [۲]، [تهران]، زرین: مؤسسه‌ی انتشارات نگاه، ۱۳۷۷.
- ۶- کلیات مجبزه شبستری، دو جلد [بدون ذکر نام انتشارات].
- ۷- تاریخ ادبیات معاصر ایران، تألیف اسماعیل حاکمی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶.
- ۸- دامنی از گل (گزیده‌ی گلستان سعدی)، انتخاب و تصحیح و توضیح از دکتر غلام‌حسین یوسفی، تهران، سخن، ۱۳۷۰، چاپ دهم، ۱۳۸۱.

چاپخانه‌ی خیدری.

- ۹- هوپ‌هوپ‌نامه، م. ع. صابر، باکو، ۱۹۷۷.
- ۱۰- ادبیات معاصر ایران، سید حسن امین، تهران، ۱۳۸۳.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- گولاک، مفتون امینی، ص ۲۲
- ۲- تاریخ ادبیات معاصر ایران، اسماعیل حاکمی، ص ۱۸۳.
- ۳- اشاره به بیت معروف ایرج که می‌گوید: «انقلاب ادبی محکم شد / فارسی با عربی توأم شد».
- ۴- دیوان پروین اعتصامی، ص ۱۸۷.
- ۵- مقدمه‌ی دیوان پروین اعتصامی، به قلم بهار، ص ب.
- ۶- دامنی از گل، ص ۱۴۰.

## سبز سرخ

مصطفی بادکوبه‌ای «امید»

پشت چراغ قرمز چشمانت  
مائیم و انتظار عبوری سبز  
خشکید چشمه‌سار دل‌آگاهی  
در این کویر قحط شعوری سبز  
تو تک‌درخت خشک زمستانی  
غرق توهمی ز حضوری سبز  
در خوابگاه وهم تو خوابیدند  
صدها جسد اسیر قبوری سبز  
ناموس‌های رفته چه می‌گویند  
در حسرت قیام غیوری سبز  
می‌لرزد از صدای تبر در باغ  
حتا جوانه‌های ظهوری سبز  
شب‌واژه‌های سربی بی‌ریشه  
در قتل‌عام صبح سروری سبز  
یلدای قصه‌های شب جمعه  
ماییم و نقش‌سنگ صبوری سبز  
بس صبح‌ها که زاده‌ی یلدایند  
صبح نشاط و مستی و شوری سبز  
می‌خوانمت چکامه‌ی آگاهی  
از دفتر سپید زبوری سبز  
ققنوس‌وار پرکشم از آتش  
هرچند از میان تنوری سبز  
خواهم نوشت قصه‌ی آزادی  
بر قطعه‌های جام بلوری سبز  
ما خط قرمز تو نمی‌خوانیم  
امید ماست جلوه‌ی نوری سبز